

آواز بلبل را بشنو وقتی که هنوز در تخم است . اشعیا ۳۵، ۴ تا ۱۰



دسته‌های سست را قوی سازید؛ زانوان لرزان را استوار گردانید . به دل‌های هراسان بگویید: «قوی باشید و مهراسید! هان خدای شما می‌آید؛ او با انتقام و مکافات الهی می‌آید؛ او خود می‌آید تا شما را نجات دهد». 5. آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد، و گوش‌های ناشنویان باز خواهد گشت. 6. آنگاه لنگان چون غزال جست و خیز خواهند کرد، و زبان گنگ شادمانه خواهد سرایید. آنها در بیابان سیلان خواهد کرد، و نهرها در صحرا خواهد جوشید. 7. شن داغ به پرکه بدل خواهد شد، و زمین تشنه به چشمه‌های جوشان. در مکانی که شغالان می‌آرمیدند، علف

و بوریا و نی خواهد رویید. 8. در آنجا شاهراهی خواهد بود که 'راه مقدس' نامیده خواهد شد؛ شخص نجس در آن قدم نخواهد نهاد، بلکه تنها از آن سالکان راه خواهد بود، و جاهلان از آن گذر نخواهند کرد. 9. شیری در آن نخواهد بود، و حیوان درنده‌ای بر آن بر نخواهد آمد، و در آن یافت نخواهد شد. بلکه تنها راهی‌یافتگان در آن گام خواهند زد، 10 و فدی‌شدگان خداوند باز خواهند گشت. سرودخوانان به صهیون داخل خواهند شد، و شادی جاودانی زینت‌بخش سرشان خواهد بود. از شادمانی و خوشی برخوردار خواهند شد، و غم و ناله خواهد گریخت.

اشعیا نبی در متن امروز در مورد بهشتی صحبت می‌کند که امروز اصلاً آن را نمی‌شناسیم. اولین بار که آن را خواندم فکر کردم: "راه به بهشت طولانی است!" بهشتی که اشعیا از آن صحبت می‌کند جهانی است که اساساً در حال تغییر برای بهتر شدن است. تغییری که او از آن صحبت می‌کند نه تنها قلب‌ها، بلکه کل جهان را تأثیر می‌دهد. حتی حیات وحش نیز با این واقعیت امیدوارکننده آشنا می‌شوند. به جای کویر، دریای مسموم، جنگ هسته‌ای و تغییرات آب و هوایی، طبیعت در حال شکوفایی است و چنان تغییری می‌کند که بیماری‌ها و ضعف‌های گذشته کاملاً فراموش می‌شوند. از منظر ما راه به این بهشت طولانی است. آنقدر که حتی غیرممکن یا خارق‌العاده به نظر می‌رسد. و با این حال این دیدگاه به بهشت مهم است زیرا نگاه کردن به این آینده جدید نه تنها چشم و گوش ما را به روی واقعیت جدید باز می‌کند، بلکه ما را برای تغییر شرایط کنونی که تجربه می‌کنیم، تقویت می‌کند. نگاه به آینده به پاهای ما قدرت تازه‌ای می‌بخشد تا دیگر فلج نشویم، بلکه بتوانیم حتی در روزهای تاریک و پر از بحران و افسردگی بایستیم و به سمت این واقعیت جدید حرکت کنیم. هنگامی که اشعیا برای اولین بار این سخنان را بیان کرد، سرزمین اسرائیل در اثر جنگ به زمین سوخته و صحرا تبدیل شد. دشمنان قوی اسرائیل را محاصره کردند و اوضاع کاملاً آشفته بود. هیچ آمیدی از طریق اتحاد سیاسی یا قدرت نظامی وجود نداشت. و دقیقاً در این شرایط دشوار است که سخنان اشعیا می‌آید و از آینده‌ای جدید صحبت می‌کند. و سؤالی که از سخنان اشعیا مطرح می‌شود این است: در شرایطی که آنقدر به هم ریخته است که هیچ راه نجاتی وجود ندارد، چه واکنشی می‌توان نشان داد؟ آیا راه‌هایی برای شروعی تازه در زمانی که دنیای من فرو ریخته وجود دارد؟ و اگر از همان ابتدا فرصتی در زندگی نداشته باشم چه می‌شود؟ یا شاید یکی یا دیگری این سوال را از خود می‌پرسد: چه اتفاقی برای کلیسای من خواهد افتاد که امکانات کمتر و کمتری دارد. در یک موقعیت ناامیدکننده چه می‌توان گفت تا چشمانم نه تنها تاریکی و ناامیدی را ببیند، بلکه طلوع خورشیدی نو را نیز ببیند؟ و چه چیزی می‌توان به مردم گفت تا نه تنها غرغ و نگرانی در مورد آینده را بشنوند، بلکه صدای هماغان آینده‌ای نو و دنیایی تازه را نیز بشنوند. افراد زیادی هستند، به خصوص در زمان ما، که دیگر نمی‌توانند امید برای آینده داشته باشند. بچه‌ها طوری تربیت می‌شوند که دیگر هیچ انتظاری برای شغل، خانواده یا به طور کلی زندگی معمولی ندارند. اما به خصوص در چنین زمانی، زمانی که همه چیز ناامیدکننده به نظر می‌رسد، اشعیا چشمان ما را برای چیزهای جدید و کاملاً متفاوت باز می‌کند. برای دیدن این آینده و امید جدید نیاز به پیامبری است که به پشت صحنه نگاه کند. چه کسی جز یک پیامبری می‌تواند نه تنها حال تاریک، بلکه آینده را ببیند؟ در اینجا یک نمونه از کسی را توضیح می‌دهم که می‌توانست پشت صحنه را هم ببیند. در زمان جنگ جهانی دوم در یک شهر کوچک، به طور فزاینده‌ای مشخص شد که شهر در حال تصرف بود. مردم در آن شهر می‌توانستند صدای توپ‌ها را بشنوند که نزدیک و نزدیکتر می‌شد. دقیقاً در این شرایط بود که معلمی از امید به آینده

صحبت می کرد. و این جملات را می گفت: مخصوصاً وقتی صدای غُرش توپ ها را می شنوید، باید گوش هایتان را برای آواز بلبل ها باز کنید که مهم تر از توپها هستند. او ادامه داد: «مخصوصاً در شرایط بد نه تنها باید صدای توپ ها را بشنوید، بلکه باید گوش های تان را برای بلبلی باز کنید که هنوز در تخم است!» آنچه از این مثال از جنگ جهانی دوم مشخص است این است که ما به یک دیدگاه کاملاً جدید نیاز داریم که فراتر از حال ما باشد و راه را به سوی آینده نشان دهد. اشعیا دقیقاً همین کار را می کرد. نکته کلیدی و محوری سخنان او یک جمله بسیار ساده است: اشعیا به آینده نگاه می کند و می گوید: «بین، خدای تو هست!»، پس نابینا می تواند ببیند یا لنگ می تواند راه برود. نکته ی مهم فقط این نیست که جهان ما از بلایا و جنگ های وحشتناک نجات پیدا کند، بلکه این است که خدا در میان ما است. جهان شفا می یابد چون خدا وجود دارد. به همین شکل در زمان آینده، خدا نیز برای ما انسان ها خدای ما می شود. بیگانگی و جدایی ما از خدا از بین می رود و حل می شود. دیگر جدایی بین ما و خدا نخواهد بود. ما دقیقاً در درگاه او زندگی خواهیم کرد. خدا در مرکز دنیا خواهد بود. در این دنیای جدید دعای مزبور ۷۳ را بسیار ملموس تجربه خواهیم کرد: «25 در آسمان جز تو، که را داریم؟ و بر زمین، هیچ چیز را جز تو نمی خواهیم. 26 تن و دل من ممکن است زائل شود، اما خداست صخره دلم و نصیبم، تا ابد.»، اشعیا نیز خدا را در میان ما می دید و در وضعیت ناامید کننده ای امید می داد. عیسی در تمام زندگی خود دقیقاً همین رؤیا را بارها و بارها به طور ملموس واقعی ساخت. از یک سو با بازگرداندن بینایی به نابینایان یا شنوایی به ناشنوایان. از طرفی دیگری در موقعیت های ناامیدکننده همیشه به آواز بلبل که هنوز در تخم پنهان بود چشم دوخته بود. او از طریق مثال پسر گم شده به ما نشان می دهد که پدر می تواند پسرش را که به گناه افتاده بود، حتی با لباس کثیف بشناسد و جرأت کند آینده جدیدی با او داشته باشد. پدر این کار را انجام می دهد حتی اگر حال و گذشته پسر به وضوح ثابت کرده باشد که پسر کاملاً غیرقابل اعتماد است و رُسوایی بزرگی به بار آورده است. حتی اگر پسر فقط به این دلیل به پدر بازگشته باشد که می خواهد شکمش را پر کند. عیسی با این مثال نشان داد که عشق خدا قویتر از گناه است. او همیشه پیش ماست. همیشه بزرگتر از ما است. و خدا همیشه راه آینده را برای ما باز می کند، حتی اگر دیگر نتوانیم آن را ببینیم. چون ما نمی توانیم آن آینده را ببینیم، بشنویم یا بچشم، فلج و بدون آینده می مانیم. به همین دلیل است که بسیار مهم است که کلام خدا در دنیای ناامیدکننده ما اعلام شود. بذر کلام در زمین تاریک غم و اندوه و افسردگی خواهد افتاد و زندگی جدید را در آنجا ممکن خواهد کرد. زندگی جدیدی که هرگز انتظارش را نداشتیم. سپس دست های خسته تقویت می شوند و زانوهای متزلزل محکم می شوند. هرکسی که احساس خستگی بعد از یک پیاده روی طولانی را می شناسد، می داند که وقتی شما خسته هستید، خسته هستید و هیچ راهی برای دور زدن این خستگی وجود ندارد. پس از کجا قدرت جدیدی پیدا کنیم؟ چگونه ممکن است فردی که از نظر روحی خسته و ضعیف است بتواند نیروی جدیدی در یافت کند؟ این تقویت دست و پا باید دلیلی داشته باشد و به خودی خود نمی تواند اتفاق بیفتد. چه دلیلی داریم که به افراد خسته و فرسوده بگوییم که می توانند دوباره بلند شوند؟ با چه اختیاری این کار را انجام می دهیم؟ با چه اختیاری به کسی که احساس می کند خدا او را رها کرده، می توانیم بگوییم خدا هنوز نزدیک است؟ با چه چیزی می توان بر ناتوانی غلبه کرد؟ سخنان اشعیا در مورد دست ها و پاهای خسته، ما را تحت تاثیر قرار می دهد زیرا ما اغلب همین احساس را داریم. ما خدا را می شناسیم و می خواهیم به او ایمان بیاوریم. اما موانع زیادی بر سر راه وجود دارند. گناه وجود دارد، میلیون ها دلیل قانع کننده علیه خدا وجود دارند و فریاد بلند جنگ و مرگ به گوش می رسد. و در این زمینه، بسیاری از مردم فریاد می زنند: "اوه، من می خواهم به بهشت ایمان داشته باشم، اما نمی توانم!" اشعیا انجیل عهد عتیق است. او می توانست عیسی را در آن دوران ببیند. و بنابراین او آن را کاملاً آشکار اعلام کرد: "خداوند شما در حال آمدن است!" نه فقط به نابینایان و لنگان در زمان خود، بلکه به ما آنقدر نزدیک می شود که واقعاً دیگر دست و پای ما نیست، بلکه مال اوست که می توانیم روی آن بایستیم. و واقعاً اینطور است که فقط قلب مضطرب و خسته من نیست که در سینه ام می تپد، بلکه قلب اوست. از طریق عیسی متوجه می شویم که سخنان اشعیا از آسمان چه معنایی می تواند داشته باشد. در راه اورشلیم، عیسی با مردی نابینا برخورد کرد. مرد نابینا فریاد زد: «عیسی پسر داوود، به من رحم کن!» این مرد کور کسی بود که می توانست خدا را در تاریکی ببیند. او کسی بود که می توانست آواز بلبل را بشنود، در حالی که هنوز در تخم بود. او عیسی را در حالی که هنوز نابینا بود دید. دل قوی دار! نترس! بین خدای تو هست! این کلمه از کتاب قدیمی اشعیا به ما امکان می دهد خدا را ببینیم حتی زمانی که هوا تاریک است. ما برای شنیدن گوش داریم، حتی اگر در حال حاضر فریاد و بحث و جدل زیاد هست. ظهور عیسی به معنی این است که خدا به سراغ ما می آید. گوش و چشم را باز می کند. و استخوان ها را تقویت می کند تا بتوانیم به آینده جدید حرکت کنیم. آمین